

# مروری بر «وحی شناسی» شهید آیت‌الله بهشتی

نویسنده:

محمد مهدی رفیعی

سردبیر موسسه مطالعات اسلامی اندیشه بهشتی

وحی چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ جایگاه آن در زندگی بشر چگونه است؟ نسبت «وحی» با «عقل» چگونه است؟ دین چیست و چرا ادیان الهی متکثرند؟ نسبت «وحی» با «قرآن» چیست؟

## مقدمه

وحی به عنوان پدیده‌ای خاص که مورد قبول و پذیرش اندیشمندان مسلمان قرار گرفته و حقیقتی مسلم پنداشته می‌شود، همواره یکی از چالش برانگیزترین مسائل نظری بوده است. بحث از ماهیت وحی در دوران معاصر که با تعاریف و قرائت‌های جدیدی مواجه بوده، اهمیت دوچندانی می‌یابد و انسان معاصر را نسبت به خویش حساس می‌نماید.

در این باره نظرات گوناگونی ارائه شده و متفکران معاصر هر یک با نگاهی به وحی، به تبیینی از این پدیده و مسائل پیرامون آن دست زده‌اند.

شهید آیت‌الله دکتر بهشتی نیز بحث وحی را هم از بُعد معرفت‌شناسانه آن و هم از بُعد موضوعیت معارف آن در تدوین نظامات اجتماعی، مورد دقت و تأکید قرار داده است. پرداختن به جایگاه این بحث در اندیشه شهید بهشتی طالب مجالی دیگر است و نگارنده در کتب و مقالات مجزایی کمابیش به این بحث پرداخته است (برای مطالعه بیشتر - تر.ک: رفیعی، علوم قرآنی: قرآن‌شناسی شهید آیت‌الله دکتر بهشتی؛ همچنین ر.ک: همو، سیاست بهشتی: فصل اول: مبانی فکری).

آنچه اکنون پیش روی شماست، مروری است بر آراء شهید بهشتی در اهم مسائل وحی‌شناسی از ماهیت و ویژگی‌های آن تا نسبت عقل با وحی و مباحث مهمی نظیر وحدت یا کثرت ادیان الهی و علت تکثر حاملان وحی. بنابراین در مقاله‌ی حاضر فقط از چیستی وحی سخن به میان نیامده، بلکه اهم مسائل دین‌شناسی یا جایگاه پیام الهی در حیات انسانی نیز مورد توجه قرار گرفته است. بدیهی است که آنچه در این نوشتار آمده صرفاً جنبه مروری داشته و طلیعه‌ای است بر مطالعات عمیق‌تر و پژوهش‌های دقیق‌تر در اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی.

## ۱. انسان و مواجهه با وحی

انسان موجودی است آگاه و آزاد که انتخابگرانه با امیال متضاد درونی و بیرونی خود روبرو می‌شود و در پرتو منابع شناخت، حق را از باطل و صواب را از ناصواب تشخیص داده و مسیری را برگزیده و در جهت سعادت یا شقاوت گام برمی‌دارد. همین «آگاهی» از مسیر و نیز «قدرت» گزینش انسان است که او را مسئول ساخته (حسینی بهشتی، ۱۴۰۱: ۱۱۰) و روزی در پیشگاه پروردگار عالم،

در قبال «جامعه»، «خویشتن» و «طبیعت» پاسخگو می‌گرداند (حسینی بهشتی، ۱۴۰۱: ۱۱۱).

اگرچه انسان در پرتو آگاهی‌های فطری و بهره‌مندی از عقل تحلیلیگر خود، توانایی شناخت و تشخیص مسیر سعادت از شقاوت را دارد، با این حال خداوند که پروردگار بشر نیز هست، با هدایت‌های بیرونی خود، انسان را دائماً به سعادت و کمال فرا می‌خواند. به عبارتی اگرچه انسان از راهنمای درونی (عقل و فطرت) برخوردار است، اما لطف پروردگار عالم سبب شده تا راهنمایان بیرونی نیز برای بشر قرار دهد، که این راهنمایان همان پیامبران و حامل وحی الهی هستند. پیامبران الهی، با اتصال به منبع عظیم و روشننگر «وحی»، مسیر پیش روی انسان را روشن ساخته و آنچه در پیش دارد و یا باید در پیش بگیرد را به او می‌شناسانند. بدین ترتیب خداوند در هدایت و تربیت بشر به هدایت درونی اکتفا نکرده و منبعی (بیرونی) بس عظیم، با شعاع روشننگری بی‌مثال، در اختیار او گذاشته تا غرض از خلقت انسان - یعنی رسیدن به بالاترین مراتب سعادت - حاصل شده و پیمایش این راه بر انسان تسهیل گردد

## ۲. چستی وحی

پیش از ورود به مباحثی پیرامون وحی و دیدگاه‌های شهید بهشتی، لازم است نخست به مفهوم «وحی» در لغت و اصطلاح پردازیم.

### ۱.۲. وحی در لغت

شهید بهشتی در خصوص معنای لغوی وحی می‌گوید: «وحی (که لغتی عربی است)، به زبان ما آمده است و باز از زبان‌هایی که ریشه سامی دارند، به زبان عربی آمده است. از نظر اهل لغت و لغت‌شناسان زبان عربی، عبارت است از فهماندن مطلبی به کسی به صورت آهسته، اسرارآمیز و پنهانی، و به صورتی که مطلب به دیگران سرایت نکند و دیگران از این فهماندن مستقیماً چیزی دستگیرشان نشود و فقط آن طرف، مطلب را بفهمد. این می‌شود «وحی». به فهماندن مطلب به شنونده، به طرف، به صورت پنهانی، کنایه‌ای، رمزی، به شکلی که دیگران سر در نیاورند که من به طرفم چه گفتم و چه فهماندم، وحی گفته می‌شود. این کار گاهی به شکل اشاره است. مثلاً یک نفر اینجاست، آدم یا با اشاره چشم یا با دست چیزی به او می‌فهماند. به این گفته می‌شود وحی. حتی در قرآن، در یک مورد به همین معنا آمده است: «فخرج علی قومه من المحراب فأوحی إليهم أن سبحوا بكرةً و عشیة». در داستان زکریا، زکریا از محرابش بیرون آمد و بدون این که حرف بزند - چون در حال عبادت بود، عبادت‌هایی داشتند که در آن سخن گفتن با دیگران را روا نمی‌دانستند - با اشاره به آن‌ها فهماند که تسبیح خدای گویند و خدا را بامداد و شامگاه نیایش کنید. در اینجا برای تعبیر کار زکریا که اشاره بوده، گفته شده است: «فأوحی الیه». وحی کرد به آن‌ها، اشاره کرد به آن‌ها به شکل رمزی به آن‌ها فهماند که نیایش خدا را بگویند، خدا را نیایش کنید بامداد و شامگاه. «این اصل معنی است. بعداً این کلمه در معنی الهام قلبی به کار رفته است. وقتی

مطلبی به صورت رمزی به دل انسان می‌افتد، مطلبی است که فقط خود انسان می‌فهمد و حالت رمز هم دارد؛ یعنی الهام از الهام قلبی تعبیر به وحی شده است» (حسینی بهشتی، ۱۳۹۰: ۳۶-۳۷).

### ۲.۲. وحی در اصطلاح

انسان در مواجهه با محیط خویش، ارتباطاتی دارد که یکی از انواع آن «شناخت»، «ادراک» یا «علم» است. به عقیده آیت‌الله بهشتی برای دستیابی به شناخت چهار راه وجود دارد: ۱. حس ۲. عقل ۳. اشراق و شهود ۴. وحی (ر.ک: رفیعی، سیاست بهشتی، فصل اول: مبانی فکری). بنابراین وحی نیز منبعی است برای شناخت که آگاهی انسان را تأمین نموده و او را در شناخت و تمییز واقعیت و حقیقت از غیر حقیقت یا باطل یاری می‌نماید.

شهید بهشتی الهام و اشراق را در بالاترین مرتبه «وحی» می‌داند (حسینی بهشتی، ۱۳۸۸: ۶۲)، اگرچه از تعریفی که از وحی ارائه می‌دهد، چنین برمی‌آید که وحی نوعی دیگر از شناخت است و نمی‌تواند همان اشراق باشد، چه او وحی را در کنار ابزارهای سه‌گانه دیگر و به‌عنوان نوع چهارم ابزارهای شناخت نام می‌برد.

بهشتی در تعریف «وحی» می‌گوید: «در فرهنگ دینی و به‌خصوص فرهنگ قرآن، وحی معنی مفصلی دارد. معنای آن این است که خداوند برای انسان‌های برگزیده پیام‌هایی می‌فرستد و آن‌ها این پیام‌ها را - چه پیام‌های تصویری و چه پیام‌های صوتی - می‌گیرند و می‌فهمند» (همان). او بر این باور است که دریافت علوم و حقایق از جانب خداوند، در قالب وحی، نیازمند امکان و استعداد خاصی است که افراد برگزیده‌ای از آن برخوردارند و این امکان نه اکتسابی، که اعطایی و بخششی است (همان: ۶۳). این بیان فارق وحی و اشراق است، چراکه هر انسانی با تلاش و ریاضت و زحمت می‌تواند به شهودی دست پیدا کند و این برای همه انسان‌ها ممکن است، اما وحی فقط برای کسانی ممکن است که خداوند آن‌ها را برگزیند و استعداد دریافتش را به آن‌ها عطا کند. از همین روست که پس از خاتم انبیا،

حضرت محمد، بر هیچ بشری وحی نازل نشده است، اما همواره انسان‌های



وارسته به اشراق و شهود دست یافته‌اند.

در خصوص دیدگاه شهید بهشتی پیرامون ماهیت وحی به عبارتی رسا از وی بسنده خواهیم کرد: «وحی نوعی آگاهی برتر، بی‌شائبه و مستقیم و روشن از حقایق جهان و ارزش‌ها و هدف‌های متعالی زندگی انسانی است که با افاضه خاص الهی بر انسانی پاک و برگزیده پیدا می‌شود. وحی، نه از نوع درک و شعور و دریافت‌های معمولی است که از طریق حواس و با مشاهده و تجربه در طبیعت پیدا می‌شود، و نه از آن نوع آگاهی‌های ذهنی است که با اتکاء به پیش‌یافته‌های ذهنی و معلومات اکتسابی قلبی، با تلاش خلاق ذهن برای انسان تجلی می‌کند و حتی از شهود و کشف و اشراق معمولی برتر است. دریافتی است قاطع و پاک، با افاضه الهی و ماورائی» (حسینی بهشتی، ۱۳۹۲: ۳۳۴-۳۳۵).

### ۳. ویژگی‌های وحی

#### ۳.۱. هماهنگی وحی با فطرت انسانی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های وحی الهی این است که مطابق با فطرت و عقل انسان است. چنانکه پیش‌تر گفته شد، از دیدگاه شهید بهشتی انسان با کمک عقل و فطرت امکان شناخت خیر و شر و تشخیص مسیر سعادت از شقاوت را دارد (حسینی بهشتی، ۱۳۸۸: ۲۷۸)، اما خداوند از باب لطف، راهنمایی



بیرونی (وحی به واسطه پیامبران) را برای تسهیل امر بر انسان فرستاده است. از این رو هم «عقل و فطرت» و هم «وحی» منبعی راستین و واقع‌نما هستند و باتوجه به وحدت واقعیت، میان این دو منبع شناخت هماهنگی کاملی وجود دارد و آنچه وحی خبر می‌دهد را عقل تصدیق می‌کند و آنچه فطرت و عقل می‌گویند را وحی تأیید می‌کند: «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل».

«تعالیم انبیاء، پاسخ به فطرت است و آنچه انبیاء می‌آورند با فطرت هماهنگ است. اگر فطرت را به همان عقل عملی و به همان پیامبر باطن و به همان مایه‌ها و خمیر مایه‌های عقل عملی انسان - نه خود عقل عملی، به اصطلاح فلسفی به آن عقل عملی بالقوه، و اگر بخواهیم با زبان عادی بگوییم، مایه‌های عقل عملی - معنی کنیم، میان تعالیم پیغمبران و مایه‌های عقل عملی خیر و شرشناس و زشت و زیباشناس بشر هماهنگی وجود دارد. آنچه انبیاء به واسطه وحی می‌گویند خوب یا بد است، همانی است که فطرت سالم انسانی هم با همان حسن و قبح عقلی می‌گوید خوب یا بد است. «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل». میان آورده‌های شرع الهی و میان احکام عقل عملی، عقل خیر و شرشناس، هماهنگی وجود دارد «فأقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس علیها» استوار در راه دین خدا باش و از هر گرایش به چپ و راست روی بگردان و خودداری کن. این همان فطرتی است که خداوند انسان‌ها را با آن آفریده است. این‌ها همان مایه‌های آفرینش انسانند، هماهنگی میان تعالیم انبیاء و میان فریادها و خواسته‌های وجدان و فطرت بشری، وجدان اخلاقی یا به تعبیر دیگر عقل عملی» (حسینی بهشتی، ۱۳۸۸: ۳۳۰).

### ۲.۳. تجسد وحی در پیامبران

یکی از ویژگی‌های اساسی وحی که آنرا از آموزه‌هایی چون نظریات فلسفی ممتاز می‌سازد این است که نمونه‌ای عالی و

ملموس از انسان تربیت شده در مکتب خویش را در معرض عموم مردم قرار داده و او را به‌عنوان الگو معرفی می‌کند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ».

شهید بهشتی با تأکید بر این امتیاز وحی می‌گوید: «انبیاء در عمل، اصالت رسالتشان را به انسان‌ها نشان می‌دهند و با عمل، در انسان‌ها ایمان و باور به وجود می‌آورند، و این خیلی مهم است. یکی از آفت‌های بزرگ انقلاب اسلامی می‌تواند این باشد که دچار گوینده و نویسنده و معلم و رهبر و متفکر حرفه‌ای بشود که عمل او، گفتار و دعوتش را تکذیب می‌کند و مردم را به چیزی دعوت می‌کند و خود به راه دیگری می‌رود. «یکذب قوله عمله»، بزرگترین آفت این انقلاب است. انبیاء عملشان، رفتارشان، اخلاقشان، طرز زیستنشان در داخل و خارج، با خانواده‌شان، با دوستانشان، با خویشانشان، با دوستانشان و با دشمنانشان، ایمان و باور به وجود می‌آورد. آن‌ها ماکیاولیس نبودند. طرز عمل مدعیان دین، دین‌داری و راه خدا در طول تاریخ، یکی از زمینه‌های پیدایش تفکرات ویرانگر ماکیاول بوده است. ماکیاول وقتی به روحانیان بی‌ایمان، یا سست ایمان بی‌عمل یا سست عمل کلیسا برخورد می‌کرده، در این اندیشه می‌شده که نکند دین برای این‌ها دکان باشد. اگر انسان به صد نمونه گوناگون از این عالمان دروغین دین برخورد کند و یک نمونه صدق و راستی هم پیدا نکند طبیعی است که به ذهنش می‌آید که نکند این هم دکانی است و ما را فریب می‌دهند. این یک امر طبیعی است» (حسینی بهشتی، ۱۳۸۸: ۳۳۱-۳۳۲).

### ۳.۳. عصمت وحی

از دیدگاه آیت‌الله بهشتی، عصمت انبیاء دو بعد دارد: «یکی بعد عصمت از خطا که این مربوط است به آگاهی‌های پیامبران که آنچه از وحی می‌گیرند بی‌کم و زیاد و بی‌کم و کاست [به مردم] می‌دهند و خطا در آن نیست: «ما کذب الفؤاد ما رأی». «ما زاغ البصر و ما طغی» و یکی هم عصمت در عمل، یعنی پاکند. معصوم



از لغزش گناه و خود شهید و شاهد و گواه بر درستی راهشان و پیامشان می باشند و معیار ارزش‌های رسالتشان» (حسینی بهشتی، ۱۳۸۸: ۳۳۷)

بعد دوم عصمت مربوط به همان مسئله تجسد وحی در انبیاء است که مستلزم عصمت و پاکی ایشان از نفاق و دوگانگی میان حرف و عمل است. اما بعد نخست همان ویژگی‌ای است که وحی را بر سایر منابع شناخت تفوق می‌بخشد: «تو می‌توانی هر قدر که می‌خواهی، دقت کنی که پیامبران راستین را با مدعیان دروغین پیامبری عوضی نگیری. ولی بعد از این که پیامبر راستین را شناختی، دیگر حرف او را کنار حس و استنتاج از حس به صورت مساوی قرار نده، چون حس ممکن است خطا کند، استنتاج از حس هم ممکن است خطا کند، ولی آنچه او (پیامبر) دارد خطا نمی‌کند» (حسینی بهشتی، ۱۳۹۴: ۴۳۷).

### ۴.۳. وحی، ناظر به عمل انسان

وحی به‌عنوان راهنما برای انسان، نظامی متشکل از عقیده و عمل است و آنچه «هست» و آنچه «باید» باشد را برای انسان ترسیم می‌کند. اما چون هدف وحی روشن ساختن مسیر سعادت‌مندی انسان است، از هستی‌ها و باید‌ها و نبایدهایی سخن می‌گوید که ناظر به عمل انسان بوده و روشن‌گر راه حق و سعادت و کمال باشد. به همین جهت بنای خداوند بر این نیست که وحی در بردارنده همه علوم نظری اعم از فیزیکی و متافیزیکی باشد. آنچه «وحی» نامیده می‌شود پیام الهی برای بشریت به‌واسطه انبیاء است که این پیام درصدد است با تکیه بر هویت و ویژگی‌های انسان، او را در طریق هدایت و رشد قرار دهد و در این هدایت و تربیت، گاهی اشاره به اسرار عالم، اشاره به برخی تئوری‌های فیزیکی و نجومی و شیمیایی و غیره، چاشنی لازمی است که خداوند حکیم بر کلامش افزوده است و همین حقیقت موجب شده تا عده‌ای گمان برند که وحی همه اسرار عملی و نظری عالم را - و لو به صورت رمزگونه دربردارد، در حالی که فلسفه نزول وحی و ضرورت‌های مسبب ارسال رسل، کاملاً



بیانگر آن است که وحی و خصوصاً وحی قرآنی، کتاب هدایت و تربیت است و نه کتاب طبیعت و علوم نظری محض.

شهید بهشتی در این باره می‌گوید: «خوب، حالا می‌خواهید چیز بدانید. از نظر قرآن باید چه چیز بدانید؟ باید ببینیم قرآن روی چه علمی تکیه دارد. روی علمی که در رفتار انسان، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، نقش تعیین‌کننده داشته باشد؛ یا روی علم محض؟ حتی خداشناسی نیز اینطور است. آیا از نظر قرآن، شناخت خدا و خداشناسی که هیچ اثر عملی در زندگی بنده نداشته باشد، یک پول ارزش دارد؟ نه شناخت خدا و نه اعتقاد به خدا، نه شناخت معاد و نه اعتقاد به معاد، نه شناخت وحی و نه اعتقاد به وحی، به‌صورت فلسفی محض، یعنی به‌نحوی که هیچ‌گونه نقش تعیین‌کننده و جهت‌دهنده در زندگی آن فیلسوف و آن دانا نداشته باشد، هیچ فایده‌ای ندارد. این همان علمی است که قرآن می‌گوید غیرعلم است. اصلاً این علم مورد بحث من نیست. هرچه دلتان می‌خواهد در بحث‌های شناخت و بحث‌های فنی درباره این موضوع بحث کنید؛ ربطی به قرآن ندارد. چون قرآن کتاب عمل است و کتاب سازنده انسان سازنده است و کتابی است که می‌خواهد انسان دارای جهت عملی بیافریند و به وجود بیاورد» (حسینی بهشتی، ۱۳۹۴: ۲۰۷).

#### ۴. نسبت «عقل» و «وحی»

از نگاه آیت‌الله بهشتی اگرچه «عقل» و «وحی» هر دو مهم‌ترین منابع شناخت و معرفت هستند، اما هر یک در سطوحی نقش پررنگ‌تری دارند. به عقیده بهشتی مادامی که انسان وحی و صدق کلام انبیاء را کشف نکرده، مهم‌ترین منبع آگاهی و شناختش، عقل اوست. بشر به‌واسطه عقل به وجود «آفریدگاری یکتا که از هر جهت واجب الوجود است» رسیده و تصدیق می‌کند که این خداوند پیامبرانی صادق و صالح را بهر هدایت بشر فرو فرستاده است (رفیعی، ۱۴۰۱: ۱۰). آن‌گاه با شواهد موجود به پیامبری انبیاء مانند

بنابراین در نگاه آیت‌الله بهشتی عقل هم پیش از اثبات وحی و هم پس از آن همواره یک منبع معتبر برای شناخت است، اما در هر مرحله درجه متفاوتی از اعتبار راداراست.

#### ۵. چیستی دین

دین مجموعه آموزه‌های نظری و عملی است که چارچوبی برای زندگی بشر ترسیم می‌کند: «مجموع این اعتقاد و اساس (اعتقاد در حقیقت انسان و جهان) و مقررات متناسب با آن که در مسیر زندگی مورد عمل قرار می‌گیرد، «دین» نامیده می‌شود» (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۲۷، همچنین ر.ک: حیدری، ۱۴۳۴: ۱۳-۱۴).

شهید بهشتی نیز از این نظام عقیده و عمل، به عقیده و جهاد در راه عقیده تعبیر کرده است: «اسلام دین عقیده است. چه خوش شعاری از نهضت حسینی به یادگار مانده: قف دون رأیک فی الحیاء مجاهد، ان الحیاء عقیده و جهاد. اگر به راستی زنده‌ای، اگر مرده نیستی، اگر به راستی جانی در کالبد داری، اگر به راستی از صف حیوانات بیرون رفته‌ای و به صف انسان‌ها در آمده‌ای، بیدار باش! عقیده داشته باش! هدفی انسانی و عالی داشته باش و بعد تا پای جان در راه عقیده‌ات بایست، زیرا حیات و زندگی در دو کلمه خلاصه می‌شود: عقیده و جهاد در راه آن. این مبنای اسلام است» (حسینی بهشتی، ۱۳۹۱: ۴۵).

مجموعه آموزه‌های نظری و عملی که از جانب خداوند - به‌واسطه وحی به پیامبران - به دست بشر رسیده، ادیان آسمانی و الهی هستند. مهم‌ترین ادیان الهی در طول تاریخ؛ اسلام، مسیحیت و یهودیت بوده‌اند که به عقیده مسلمانان، فقط اسلام - به واسطه مصونیت قرآن از تحریف و شرایط جغرافیایی و تاریخی خاصی که داشته است - حفظ شده و دست کم در اصول و معارف بنیادین آن هیچ شکی راه ندارد.

#### ۶. وحدت در عین کثرت ادیان

##### الهی

امام موسی صدر در سخنرانی تاریخی

موسی و عیسی و محمد (صلوات‌الله علیهم) اقرار نموده و در این مرحله به منبع دیگری به نام «وحی» دست می‌یابد. تا این سطح از معرفت و شناخت؛ میدان آگاهی، زمین یکه‌تازی عقل بوده و حکم حکم عقل است و از این جهت عقل بر وحی مقدم می‌گردد. اما پس از این مرحله که انسان به چراغ فروزان وحی دست یافته، به هیچ وجه نمی‌توان اعتبار آن را با عقل در یک‌کفه‌ی ترازو قرار داد. زیرا عقل نیز تصدیق می‌کند که گاهی در چاه خطا افتاده و معرفت حقیقی به دست نمی‌دهد. در حالی که وحی - به اقرار عقل - از مبدأیی صادق، بدون خطا و لغزش صادر شده و در اختیار انسان قرار گرفته و از این حیث وحی اتقان و روشنگری بیشتری دارد (حسینی بهشتی، ۱۳۹۴: ۴۳۷). بنابراین چنانکه عقل پیش از وحی تنها منبع معتبر است، وحی نیز از حیث اعتبار - در مراحل بعد از اثبات خودِ وحی - مقدم بر عقل است (حسینی بهشتی، ۱۳۸۷ الف: ۲۱-۲۳).

البته این بدان معنا نیست که عقل پس از تصدیق وحی بیکاره شده و وحی داغ باطل بر پیشانی‌اش می‌زند، بلکه عقل بازوی وحی در شناخت است و اصلاً راه فهم صحیح وحی، بهره‌وری صحیح از عقل و فطرت است: «می‌گویند مگر می‌شود انسان با عقل شرع را بفهمد؟ بله! یکی از مواردش همین جاست. ما متأسفانه گاهی می‌بینیم در جامعه شیعه عدلیه هم اشعری مذهب پیدا می‌شود. می‌گویند مگر انسان با عقلش می‌تواند چیز بفهمد؟ پس می‌فرمایید که من عقل بشری را از کار انداخته‌ام! می‌گویند آقا در شناخت احکام، عقل را مطلقاً دخالت ندهید. اما مگر چنین چیزی ممکن است؟ خود قرآن دخالت می‌دهد. این آیه یعنی چه؟ وقتی این آیه می‌گوید «و اذا فعلوا فاحشاً قالوا وجدنا علیها آباءنا والله أمرنا بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء»، معلوم می‌شود چیزی هست که هر انسان سالمی می‌تواند بفهمد که این کار زشت است و خدا هرگز به کار زشت فرمان نمی‌دهد» (حسینی بهشتی، ۱۳۸۷ ب: ۸۴-۸۵).





اگر همان موضوع دو مرتبه بیاید، دو مرتبه همان قانون می‌آید. به همین جهت در عین حالی که «سألت أبا عبدالله علیه السلام عن الحلال و الحرام فقال حلال محمد حل أبداً إلى يوم القيامة و حرامه حرام أبداً إلى يوم القيامة لا يكون غيره ولا يجي غيره وقال قال علي عليه السلام ما أحد ابتدع بدعة إلا ترك بها سنة»، ولی ممکن است موضوع برخی قوانین، یا دوران موضوعش بگذرد و منتفی شود. به این رویداد، «سالبه به انتفاع موضوع» می‌گوییم و این هیچ منافاتی حتی با ابدیت و خاتمیت [دین] هم ندارد (حسینی بهشتی، ۱۴۰۰، ج ۱: ۲۹۵).

از نگاه آیت‌الله بهشتی، چون هویت انسان و مصداق سعادت و نیز اساس ارتباطش با خدای متعال و دیگر اصول بنیادین عالم تغییر نمی‌کند، اصول ادیان نیز تغییرپذیر نیستند. برای مثال «توحید»، «معاد» و «نبوت» شعار همه انبیاء بوده و ملاک یکتاپرستی و آیین الهی است. بهشتی با اشاره به برخی از احکام مانند نماز و روزه، تأکید می‌کند که حتی برخی از فروع ادیان هم ثابت بوده و همه ادیان نماز و روزه و برخی دیگر از احکام مشترک را داشته‌اند. (حسینی بهشتی، ۱۳۹۵: ۸۰-۸۱)

بنابراین آنچه سبب تکثر ادیان می‌گردد، تغییر موضوع احکام است، نه آن‌که خداوند رحمتی را بر امتی واسع دارد و از امتی دیگر دریغ ورزد. اگر شرایط عصر موسی همان شرایط عصر محمد بود، احکام شریعت محمدی بر امت موسی هم صادر می‌شد. اما همین تکامل و تغییر انسان در طول تاریخ، زمینه‌ها و موضوعات مختلفی را فراهم می‌سازد که به سبب آن مسیر سعادت و هدایت نیز تغییر می‌یابد و به تبع، دستورات خداوند که در راستای هدایت بشریت است متفاوت می‌گردد.

بحث تکامل ادیان نیز به همین صورت فهمیده می‌شود که اگر شریعت عیسی کامل‌تر از شریعت موسی است، بدین معنا نیست که شریعت موسی در زمان خود کاستی و نقصی داشته، بلکه دیگر در زمان عیسی آن احکام و دستورات

خود در کلیسای کبوشین بیروت؛ پیرامون وحدت ادیان الهی می‌گوید: «ادیان یکی بودند، زیرا مبدأ همه آن‌ها، خدا، یکی است؛ هدف همه آن‌ها، انسان، یکی است؛ و میدان سرنوشت، جهان هستی، یکی است» (صدر، ۱۳۹۸: ۶۴).

بر اساس چنین نگرشی چون خدا، جهان و انسان همواره مبدأ، میدان و هدف ادیان الهی بوده‌اند، ادیان نیز از روحی واحد و هویتی مشترک برخوردارند. (حیدری، ۱۴۳۴: ۱۷۹) اما اساساً چرا باید دین ابراهیم، موسی، عیسی و محمد و کتاب‌های آن‌ها مختلف باشد و چرا خداوند یک دین با فقه و احکام واحد فرو فرستاد و زمینه اختلاف را به واسطه این کثرت بنا نهاد؟ اگر خدای محمد، همان خدای موسی و عیسی است و جهان، همان جهان و انسان، همان انسان است، چرا شرایع و احکام مختلف بوده و کتاب محمد، دستورات متفاوت از کتاب موسی و عیسی دارد.

شهید بهشتی با اشاره به مسئله عنوان ثانوی در فقه شیعه و تغییر حکم به واسطه تغییر موضوع، علت تعدد ادیان را تعدد موضوعات می‌داند. او بر این باور است که انسان و اوضاع و احوال او در عصر موسی متفاوت با انسان در عصر عیسی و محمد است. بنابراین چنانکه در شریعت محمد تغییر موضوع سبب تغییر حکم می‌شود، اگر همه ادیان الهی را نیز دین واحد بدانیم، آن‌چه سبب تفاوت میان شرایع آن شده، تغییر موضوع احکام است.

بهشتی می‌گوید: «ممکن است موضوع قسمتی از احکام در زمان‌های بعدی تغییر کند. وقتی موضوع تغییر کرد، حکم تغییر می‌کند. با این‌که حکم جاودانی است، اما موضوع که جاودانی نیست. مثلاً در قرآن کریم قانونی است با این عنوان: «مشروبات الکلی حرام است»، این قانون ثابت است، اما اگر روزی در دنیا مشروبات الکلی ساخته نشد، آیا این قانون باز هم مصرف دارد؟ دیگر قانون از مصرف می‌افتد. نه این‌که قانون از بین می‌رود. گفتیم همه نسخه‌ها از همین قبیل است. موضوع قانون تمام می‌شود، و الا



اجرا شدنی و پاس‌خگویی سعادت بشر نیست: «هیچ نقصی در مفهوم کامل وجود ندارد، بلکه در ادیان پیشین احکامی بوده است که دیگر اجرا شدنی نیست» (صدر، ۱۳۹۸: ۸۴).

به همین جهت از نگاه دکتر بهشتی نه تنها اصول ادیان نسخ نمی‌گردند، بلکه نسخ در فروع و احکام جزئی نیز به معنی تخصیص زمانی حکم بوده و مراد از آن این است که حکمی که پیش‌تر وضع شده بود، مناسب مدت گذشته بوده است و اکنون دیگر کارایی لازم را ندارد. پس نسخ در ادیان نیز برهم زنده وحدت آن‌ها و روح مشترکی که در کالبد همه آن‌ها دمیده شده، نیست.

شهید بهشتی می‌گوید: «هیچ دینی نیست که اصول دین قبلی را الغاء کند. به عبارت دیگر، هیچ شریعتی نیست که اصول کلی شریعت قبلی را به کلی بی‌اعتبار و بی‌ارزش اعلام کند و سیستم و اصولی کاملاً مغایر با اصول و سیستم قبل به وجود آورد. برعکس، همواره دین جدید، پشتیبان دین قدیم است» (حسینی بهشتی، ۱۳۹۵: ۸۰).

وی در موضعی دیگر با اشاره به معنای صحیح نسخ در دین می‌گوید: «نسخ دو معنی دارد. یک معنی‌اش در ساحت دین راه ندارد. یک معنی دیگرش در ساحت دین نمی‌تواند راه نداشته باشد. آن نسخی که در ساحت دین راه ندارد، نسخ ناشی از فهم و آگاهی جدید و اشتباه فهمیدن حکم قبلی است. در نوع دوم از نسخ، [قانون‌گذار] قانونی را می‌فرستد و موضوع قانون عوض می‌شود. یعنی شرایط محیطی قانون عوض می‌شود. یعنی موضوع قانون عبارت بود از فلان مطلب در این شرایط زمانی و مکانی. شرایط زمانی عوض می‌شود؛ پس آن موقع دیگر خود به خود قانون اصلاً نیست. ولی چون محدود بودن زمان قانون را ظاهر لفظ نشان نمی‌داد، آن کسی که باطن این مسأله را می‌داند، به ما خبر می‌دهد که این قانون مشروط بود به این شرط زمانی. موضوع قانون این قصه بود در این شرایط زمانی. حالا شرایط زمانی عوض شده است. بنابراین، دیگر آن قانون خود به خود برای زمان نو نیست. نسخ یعنی



تخصیص زمانی. مثل تخصیص افرادی و احوالی. هیچ فرقی ندارد» (حسینی بهشتی، ۱۳۹۰: ۱۰۷-۱۰۹).

## ۷. علت کثرت حاملان وحی

انبیاء الهی که حاملان پیام خداوند هستند، هر یک در بستری سربرآورده و به تبلیغ آیین الهی و هدایت و تربیت مردم پرداخته‌اند. به عقیده آیت‌الله بهشتی، همان‌گونه که روح الهی فقط در جسم مستعد و جین دارای قابلیت دمیده می‌شود، پیام الهی نیز فقط بر محیط آماده نازل می‌گردد. بنابراین در زمان و مکانی که محیط پیدایش یک دین یا شریعت الهی فراهم نباشد و مردم آمادگی افاضه وحی را نداشته باشند، پیامی بر انسان ابلاغ نمی‌گردد (حسینی بهشتی، ۱۳۹۲: ۲۰۶). آن‌گاه که محیطی شرایط و اقتضای نزول وحی را داشته باشد، انسانی مهذب و مستعد، به پیامبری انتخاب می‌گردد و خداوند پیام خود را به واسطه او به مردم می‌رساند. این رخداد بارها و بارها در تاریخ بشریت رخ داده و پیامبرانی چون نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد و دیگران، همگی واسطه این پیام الهی بوده‌اند.

اما با توجه به این‌که ادیان الهی همچون روح واحدی دانسته شدند که به اقتضای زمان و مکان تحولاتی می‌پذیرد (با حفظ اصول)، چرا یک پیامبر این اصول را برای بشر نیاورده تا مردم خود با برداشت از آن اصول - تحولات دین را پیش‌بینی کرده و احکام را متناسب با زمان و مکان تغییر دهند، چنان‌که شیعه بر این باور است که پس از پیامبر اسلام و دوازده امام پس از او، وظیفه تشخیص اقتضات زمان بر عهده دانشمندان دین‌شناس و فقیه است.

شهید بهشتی معتقد است علت نزول وحی عیسوی پس از وحی موسوی، و وحی محمدی پس از وحی عیسوی، فراموشی و مورد تحریف واقع شدن وحی موسوی و عیسوی است. یعنی چون در طول زمان آیین‌های گذشته به دست تحریف یا فراموشی سپرده می‌شد، شرایط اقتضا می‌نمود تا بار دیگر

پیامبری مبعوث شده و آیین الهی را در اختیار مردم قرار دهد (حسینی بهشتی، ۱۳۹۰: ۹۹).

بهشتی می‌نویسد: «یکی از واقعیات انکارناپذیر تاریخ بشر این است که هر دین هر مذهب، هر مسلک فلسفی یا اخلاقی یا اجتماعی در پیچ و خم زمان دست خورده می‌شود و به‌صورت نخستین خود باقی نمی‌ماند. شما هیچ مسلک را نمی‌یابید که به همان صورت و کیفیت که بنیان‌گذار اصلی آورده باقی مانده و دستخوش تغییر و تبدل نشده باشد. این تغییر و تبدل گاهی در جهت تکامل است یعنی دین یا مسلک را در همان جهت اصلی است پیش می‌برد و کامل می‌کند. این را می‌گوئیم «تکمیل» و گاهی در جهت تکامل نیست، بلکه به عکس دین یا مسلک را از جهت خود منحرف و از مسیر اصلی‌اش خارج می‌کند این را می‌گوئیم تحریف» (حسینی بهشتی، ۱۳۴۲: ۱۱۶-۱۱۷).

وی در ادامه می‌نویسد: «وقتی تحریف در دین رخنه کرد و اختلاف و کشمکش میان پیروان یک دین، پدیدآورد، وسیله‌ای لازم است که پرده از روی حقائق دین بردارد. آن دسته از حقائق را که علمای دنیا دوست کتمان می‌کردند آشکارا بگویند، آنچه را از پیش خود می‌ساختند و به خدا می‌بستند، بشناساند و آنچه را به کمک تفسیر و تأویل ناروا از معنی اصلی‌اش منحرف می‌کردند، به معنی واقعی خود برگرداند و به این وسیله به بحث‌ها و کشمکش‌های بی‌اساس مذهبی که موجب سرگردانی و گمراهی توده متدینین است خاتمه دهد.

«پیش از اسلام راه منحصر این بود که در چنین موقعی خداوند پیغمبری تازه مبعوث کند و به میان مردم بفرستد، تا مسائل مورد اختلاف را برای آنان بیان کند، زیرا تحریف به همه مأخذ اصلی دین راه یافته و حتی کتاب آسمانی دین هم از تحریف مصون نمانده بود» (حسینی بهشتی، ۱۳۴۲: ۱۲۱-۱۲۲).

بدیهی است که وقتی پیامبری با فاصله‌ای - به طول چند قرن - برای رفع تحریف مبعوث می‌شود، آن‌چه

می‌آورد کامل‌تر از پیامی است که پیامبر قبلی آورده، چون پیامبر قبلی بر اساس شرایط زمان خود احکامی را ابلاغ نموده که آن احکام باید همراه و همگام با زمان پیش‌رفته و تحول می‌یافتند. حال که پیامبری جدید آمده تا اصول و امهات پیام رسول قبلی را مجدداً ابلاغ (یادآوری) نماید، خود به خود، متناسب با زمان، تغییراتی نیز نسبت به پیام قبلی دارد (حسینی بهشتی، ۱۳۹۰: ۱۰۵).

بنابراین (۱) انبیاء متکثرند چون وحی در تاریخ مورد تحریف و فراموشی قرار می‌گرفته است و (۲) ادیان (شریعت‌ها) تفاوت‌هایی در احکام دارند چون شرایط زمان و مکان اقتضای تحول دارد. اکنون اگر به وجود وحی تحریف‌ناپذیر و غیرقابل فراموشی‌ای معتقد شویم، دیگر نیازی به فرستادن پیامبر جدیدی نیست و چنانچه محمد با آوردن قرآن (که از مفاسد مذکور مصون است) بشر را از یادآوری و ابلاغ مجدد بی‌نیاز ساخته، لزومی برای ارسال رسول جدید نیز وجود ندارد: «اگر کار تحریف در دین به جایی رسد که برای کشف حقائق دین الهی هیچ وسیله‌ای در اختیار مردم نباشد و راه به روی همه به‌کلی بسته باشد البته باید پیغمبری از جانب خدا بیاید و حقائق را نه از راه تحقیق نظری و علمی بلکه از منبع وحی بگیرد در اختیار مردم سرگردان و گمراه بگذارد ولی در اسلام وضع این‌طور نیست. در اسلام امتیازی هست که در هیچ‌یک از ادیان دیگر نیست.

«این امتیاز بزرگ این است که مدرک و مأخذ اصلی دین در اسلام قرآن کریم است و قرآن کریم از زمان پیغمبر (صلی الله علیه و اله) تا امروز کامل و دست‌نخورده در اختیار همگان است. آنچه دچار جعل و تحریف شده روایات است. در مورد روایات هم دستور جامعی از پیغمبر و پیشوایان دین رسیده که می‌تواند وضع را کاملاً روشن کند:

«روایات را نخست باید بر قرآن عرضه کرد. کلیه روایاتی که با قرآن مخالف است باید به دور انداخت. آن‌ها که مخالف قرآن نیست هر یک مشهورترند



گرفت و اگر در این جهت باهم برابرند آنرا که روایانش بیشتر به درستی شناخته شده‌اند مقدم داشت و اگر در این جهت هم برابرند و هیچ‌یک با قرآن هیچ‌گونه مخالفتی ندارد به هر یک عمل شود کافی است و در چنین موردی از دو نفر مسلمان یکی می‌تواند به این حدیث عمل کند و دیگری به آن. و هیچ‌یک نمی‌تواند بر دیگری خورده بگیرد که چرا همانرا که من انتخاب کردم تو انتخاب نکردی» (حسینی بهشتی، ۱۳۴۲: ۱۲۶-۱۲۷). بر این اساس شهید بهشتی معتقد است اسلام دین خاتم و محمد (ص) آخرین پیامبر و قرآن آخرین کتاب الهی است (حسینی بهشتی، ۱۳۹۰: ۱۰۳).

## ۸. نسبت وحی و قرآن

چنانکه پیش‌تر گذشت، وحی عبارت است از پیامی که خداوند بر پیامبران می‌فرستد و این پیام‌ها فقط توسط برگزیدگان قابل فهم است. از طرف دیگر پیامبر خاتم، حضرت محمد(ص)، کتابی الهی برای بشر آورده که قرآن نام دارد و مشتمل بر کلمات خداوند بوده و نه تنها محتوا، که الفاظ آن نیز عیناً از جانب او نازل شده است.

از دیدگاه دکتر بهشتی قرآن نیز همان وحی الهی است که بر پیامبر نازل شده، اما هر وحی‌ای از جانب خداوند بر محمد(ص)، قرآن نیست. او معتقد است بخشی از آنچه بر پیامبر اسلام وحی می‌شده دارای خاصیت اعجاز بوده که این بخش از وحی - به دستور خداوند - در قالب قرآن و با همان الفاظ نازل شده بر مردم عرضه می‌شده است. اما قسمت دیگر از وحی‌ای که بر پیامبر نازل شده، خاصیت اعجاز نداشته، این بخش صرفاً محتوای آن بر مردم ابلاغ می‌شده و تحت کتاب قرآن قرار نمی‌گرفته است. بدین ترتیب، قرآن نیز همان وحی الهی است با خاصیت اعجاز که در راستای هدایت بشر و روشنگری مسیر رشد و تکامل برای هیئت بشر ابلاغ گردیده است (حسینی بهشتی، ۱۴۰۰، ج ۱: ۳۶).

## ۹. جمع‌بندی

۱. انسان در مسیر تکامل نیازمند شناخت خیر و شر و حق و باطل است و این امر علاوه بر عقل و فطرت، از منبع وحی نیز میسر است. از نگاه آیت‌الله بهشتی، وحی لطفی است از جانب خداوند که بر پیامبران نازل می‌شود و به این واسطه، انسان‌ها را از واقعیت‌ها و بایدها (حقیقت‌ها) با خبر می‌سازد.

۲. وحی ویژگی‌هایی دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به (۱) هماهنگی وحی با فطرت، (۲) تجسد وحی در پیامبران، (۳) عصمت وحی و (۴) ناظر بودن به عمل انسان اشاره کرد.

۳. در نسبت عقل و وحی شهید بهشتی معتقد است عقل پیش از اثبات وحی یک‌تاز میدان معرفت است، اما پس از شناخت وحی، متقن‌ترین و روشن‌ترین منبع شناخت، وحی الهی است. همچنین بهشتی معتقد است وحی جز با کمک عقل و فطرت به درستی شناخته نمی‌شود و بر این اساس عقل حتی در کشف معارف وحی نیز کاربردی حیاتی دارد.

۴. دین که نظامی متشکل از عقیده و عمل است، به دو قسم الهی و غیر الهی تقسیم می‌گردد. ادیان الهی در حقیقت از وحدت برخوردارند و روح همه آن‌ها یکی است. با این حال به اقتضای شرایط زمان و مکان، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند.

۵. حاملان وحی الهی یا همان پیغمبران، علاوه بر رسالت‌های متعددی که داشته‌اند، یکی از مهمترین عوامل بعثت آن‌ها در زمان‌های مختلف و در نتیجه، تکرر و تعدد ایشان، این بوده است که پیام پیامبران قبلی فراموش یا تحریف می‌شده، بنابراین پیامبر جدیدی مبعوث می‌گردید تا پیام رسولان قبلی را یادآوری نماید. این بعثت‌های متعدد - در طول زمان - خود به خود منجر به تحولات و تکامل‌هایی در محتوای دین می‌شده است.

۶. از نگاه دکتر بهشتی، بخشی از وحی الهی بر پیامبر اسلام که دارای خاصیت اعجاز بوده، در قالب کتاب قرآن در اختیار مردم قرار گرفته است و بدین

ترتیب قرآن سراسر وحی الهی است، اما هر وحی‌ای بر پیامبر اسلام قرآن نیست.

## کتاب‌نامه

- ۱) حسینی بهشتی، سید محمد. (۱۴۰۱). انسان از منظر قرآن: انسان‌شناسی شهید آیت‌الله دکتر بهشتی. گردآوری محمدمهدی رفیعی. قم: نشر معارف.
- ۲) \_\_\_. (در دست انتشار). علوم قرآنی: قرآن‌شناسی شهید آیت‌الله دکتر بهشتی. گردآوری محمدمهدی رفیعی. قم: نشر معارف.
- ۳) \_\_\_. (۱۳۸۸). حزب جمهوری اسلامی (مواضع تفصیلی). تهران: نشر بقیه.
- ۴) \_\_\_. (۱۳۹۰). پیامبری از نگاهی دیگر. تهران: انتشارات روزنه.
- ۵) \_\_\_. (۱۳۹۱). مبارزه پیروز. تهران: انتشارات روزنه.
- ۶) \_\_\_. (۱۳۹۲). درس گفتارهای فلسفه دین. تهران: انتشارات روزنه.
- ۷) \_\_\_. (۱۳۹۴). شناخت از دیدگاه قرآن. تهران: انتشارات روزنه.
- ۸) \_\_\_. (۱۳۸۷ الف). محیط پیدایش اسلام. تهران: نشر بقیه.
- ۹) \_\_\_. (۱۳۸۷ ب). بایدها و نبایدها. تهران: نشر بقیه.
- ۱۰) \_\_\_. (۱۴۰۰). در مکتب قرآن: درس گفتارهای تفسیری. تهران: انتشارات روزنه.
- ۱۱) \_\_\_. (۱۳۴۲). مبارزه با تحریف، یکی از هدف‌های پیغمبر اسلام. مجله مکتب تشیع: شماره ۱۰.
- ۱۲) \_\_\_. (۱۳۹۵). نگاهی دوباره: بازخوانی اندیشه‌های قرآنی شهید آیت‌الله دکتر بهشتی. انتشارات دانشگاه مفید.
- ۱۳) حیدری، سید کمال‌الدین. (۱۴۳۴). فلسفه‌الدین. بیروت: موسسه الهدی للطباعة و النشر.
- ۱۴) رفیعی، محمدمهدی و دیگران. (در دست انتشار). سیاست بهشتی: تأملاتی در اندیشه سیاسی شهید آیت‌الله بهشتی. قم: انتشارات طه.
- ۱۵) صدر، سید موسی. (۱۳۹۸). دین در جهان امروز. تهران: انتشارات موسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر.
- ۱۶) طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۹۴). شیعه در اسلام. قم: انتشارات ادباء.